اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم­الله الرحمن الرحيم

الحمدلله ربّ العالمين و صلّی الله علی سيدنا رسول­الله و آله الطيبين الطاهرين المعصومين و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعين اللهم وفقنا و جميع المشتغلين و ارحمنا برحمتک يا ارحم الرحيم.

عرض شد بحثی که بود به مناسبت نقل به معنی که خب طبيعتاً به معنی تأثير فراوانی در متن حديث می­گذارد و عرض کرديم مثلاً آن شاهدی که خوانديم روايت مال عبدالله ابن سنان که سؤال می­کند از امام صادق راجع به بلوغ و اين­ها ظاهراً عرض کرديم اين اختلاف متونی که الآن ما داريم البته اختلاف جزئی است يعنی هميشه نقل به معنی اختلاف را جزئی می­کند، ظاهراً ناشی از نقل به معنی باشد ظاهراً يعنی به عبارت اخری احتمال قوی داديم که کلامی را که عبدالله ابن سنان گفته روايت شفاهی بوده در اين مصادر بعدی که آمده هر کدام يک کمی کم و زياد کرده، مثلاً در يکش دارد که پدرم پرسيد در يکش دارد من پرسيدم، در يکش دارد پدرم گفت در يکش دارد که من گفتم اين­ها ظاهراً تأثير در معنی نداشته و لذا اين جور نقل به معنايي که همين طور که در روايت هست راجع به نقل به معنی هم که انواع اين­ها بوده صحبت­هايي که هست بنا شد که کتاب کفايه خطيب بغدادی خوانده بشود و يک مقدار صحبتی روی روايات ما در آنجا بشود حالا آن باشد آن­جا، يک بحثی هم راجع به نقل به مضمون شد که خب اين معلوم شد که اين نقل به مضمون خيلی تأثير گذار است و قبولش خيلی مشکل است، بحث نقل به مضمون اصولاً در ميراث­های ما اين اگر به طور کلی بحث بشود خوب است يعنی به عبارت اخری اجمالش را که الآن عرض می­کنم اجمال، تا بعد تفصيلش را هم انشاءالله عرض می­کنم، تا وقتی که اصحاب ما در کتب مربوطه فقه، فرض کنيم مثلاً کتب ثلاثين حسين ابن سعيد يا کتاب­های خود صفوان يا کتاب­های عبدالله ابن مغيره، کسانی که کتاب­های متعدد به حسب ابواب فقه داشتند تا وقتی که روايات را نقل می­کردند نقل به مضمون در اصحاب ما نيامد، از وقتی که تبديل به فتوی شد يواش يواش نقل به مضمون آمد، فرض کنيد کتاب­های مثل حتی صدوق پدر صدوق تقريباً نقل به مضمون ندارند چون سعی می­کردند متون روايت را بياورند ليکن فرض کنيم مقنعه شيخ مفيد اين شد فتوی، که به حسب کتبی که الآن به ما رسيده تقريباً کتاب فقه الرضا آن­هم تقريباً شبيه آثار صدوق است اما گاهی تعبير فتوای دارد اما فرض کنيم مثلاً سلار، مراسم سلار، فرض کنيم مقنعه شيخ مفيد، نهايه شيخ طوسی اين­ها را ديگر تبديل شدند به نقل به مضمون، يعنی مطالب­شان روايات است ليکن در قالب فقهی ريختند اين­جا در شيعه يک مشکل درست کرد اين حالا من تاريخش را هم می­خواستم بگويم سر اين­که در ما مشکل درست کرد اين بود حالا مثال­هايش را هم عرض می­کنم در همين کتب مثلاً فرض کنيد يک روايتی بود که ظاهر روايت مثلاً يک جور بود اما فتوی در کتاب شيخ طوسی جور ديگر آمد آن وقت به خاطر عظمت شيخ طوسی اين مطلب جا افتاد، بعدها حتی ممکن است برايش ادعای اجماع هم شد،

س:

25: 3

ج: برخی، بعد که از صحاب ما و عرض کرديم تقريباً نخستين افراد تا يک حدی مختصر علامه هست يک حد بهتری محقق ثانی هست يک حدی بيشتری خيلی بيشتر محقق اردبيلی هست، چون ايشان يک دفعه شروع کرد غربال کردن فقه، که اصلاً اين مطلبی که گفته شده ادعای اجماع، و لذا هم تعبيراتش اين است و کانه للاجماع و للروايات، اين کانه هم خيال کردند تضعيف است نه اين مسلک ايشان است، يعنی يکی از کارهای بسيار مهم محقق اردبيلی غربال بندی است بعدش هم ايشان يک مقداری هم در رجال کار کردند در حديث ملاحظه کردند، کتب حديثی را ديدند مقارنه کردند البته يک مقدار قبل از ايشان شهيد ثانی اين کار را انجام داده بود محقق اردبيلی هم انجام داده و نسبتاً، از اين جهت آن­ها سابق اند اما محقق اردبيلی بيشتر اين کار را انجام داد، دو شاگرد ايشان هر کدام به يک نحوی در اين قضايا وارد شدند، مرحوم صاحب مدارک از يک طرف و صاحب معالم از طرف ديگر و اين راه راه قشنگی بود اما متأسفانه بين اصحاب ما خيلی ترويج پيدا نکرد اين مشکل هست بعدها هم مثل صاحب جواهر و اينها اينها هم صاحب جواهر چون بيشتر مبنايشان مشهور شد خيلی اين مناقشات برايشان تأثير گذار نبود، رفتند باز به مشهور قدماء همان مثل شيخ و ديگران و البته اخباری­ها هم در وسط آمدند اين­ها باز يک راه ديگری رفتند رفتند روی روايات و يک نحو ديگری که حالا توضيحاتش را عرض می­کنم بعد صاحب جوار و لذا هم من فکر می­کنم قبل از اين­که اين مطلب نقل به مضمون کاملاً روشن بشود يک توضيحی راجع به اين به اصطلاح چهره­های اساسی که ما در به اصطلاح معارف فعلی حوزوی خودمان داريم در اين رشته فقه و حديث و مثلاً به مناسبت شايد رجال هم متعرض بشويم که اين­ها به اصطلاح مبدأ اثر اند از اين­ها اگر نقل به مضمون شده از اين­ها اگر پخش شده، از اين­ها اگر عنوان پيدا شده، عرض کنم که البته ما در تمام رشته­های حوزوی­مان اين بحث بايد بشود فرض کنيم مثلاً در بخش تفسير الآن در زمان يکی از منابع مهم تفسير همين کتاب مشهور تفسير علی ابن ابراهيم است الميزان سعی کرده ايشان تقريباً تمام تفسير را ذکر بکند و فی تفسير القمی البته مرحوم آقای طباطبايي در الميزان جاهايي که اين روايت قابل قبول نيست اصلاً نياورده نه اين­که بياورد و مناقشه بکند و اين يک مشکل کتاب ميزان هست، فرض کنيد از همان اول تفسير يک روايتی هست، صراط من انعمت عليهم، يک روايتی هست به قول آقايون صحيح السند هم هست اين روايت چون علی ابن ابراهيم از پدرش نقل می­کند اين روايت معتبر هم هست که صراط الذين صراط، خب مرحوم آقای طباطبايي اصلاً اين را نقل نکرده با اين­که اين قدر مقيد است از تفسير نقل بکند بحث روايي فلان، عبارت تفسير را می­آورد اين­جا ايشان اصلاً اين روايت را نياورده که بعد جواب بدهد، احتياج به جواب، خب بالاخره روايت هست با نياوردن که مسأله حل نمی­شود با نياوردن که، آقای خويي هم چون البته در آن زمانی که اين مباحث تفسيرشان را گفتند البيان را مرقوم فرمودند خيلی کارهای رجالی نکرده بودند و اين مبنی را البته داشتند، چيزی هم توضيح نمی­دهند فقط سعی می­کنند بگويند که بلی چنين روايتی هست اشاره­ای به روايت تفسير علی ابن ابراهيم ليکن می­گويد اين مطلب قطعاً باطل است چرا؟ يعنی چون اگر چنين قرائتی را امام صادق داشت بين شيعه مشهور می­شد چون مشهور نشده باطل است صراط من انعمت عليهم، خب ايشان اولاً معلوم نيست حالا اصلاً کلاً قطعاً باطل باشد چون احتمال می­دهم شايد بعضی از اخباری­ها می­خوانند من نمی­دانم اخباری­ها چون يک کج صليقگی­های خاص خودشان را دارند که از قواعد علمی خارج است، آنها را نمی­دانم حالا چه کارشان بکنيم آن­ها خيلی منسجم کار نمی­کنند می­توانند ما آن­ها را،

س: يکی از روايات به حساب چهارده­گانه نيست يعنی

ج: مرادتا چهارده گانه

س: قرائات

س: نه،

ج: نه، قرائات را الآن در مصر ده­تا قرائت است هرکدام دوتا مجموعاً بيست­تا اينی که الآن متعارف­شان است چهارده نيست بيست­تاست ده­تاست هر کدام دوتا،

س: اين­که معروف است، هفت تا قاری با دوتا

ج: اين دوتا، الآن ده­تا می­شود با دوتا بيست­تا اينی که الآن،

س: حافظ هم می­گويد در چهارده

ج: ده قرائت، قرآن ز بر بخوانم

س: ده چهارده

ج: بلی غرضم اين است که الآن معروف است اين است جزو قرائات نيست آنی که در کتب اهل سنت آمده عمر در نماز خواند، صراط من انعمت عليهم، و اين روايت آمده در کتب اهل سنت

س: نقل به معنی ابن مسعود گاهی آخر مرتکب شد

ج: حالا ابن مسعود يک مشکل خاص دارد، حالا آن يکی که مربوط به ماست اين را بگوييم چون آن يک عالم ديگری دارد و بحث هم اصلاً بحث قرآن می­شود کلاً خارج می­شويم از بحث، غرضم اين را اين روايت را البته عياشی هم آورده، ليکن مرسل اند آن وقت اين دوتا روايت است يکش دو جور است يکی هم من انعمت را من خوانده يکی هم و غير ضالين، غير المغضوب عليهم و غير ضالّين دوتا روايت است، يکش هردو را دارد يکش يکی را دارد يکش من انعمت هست، يکش هم غير ضالين که خب آقای خويي چون می­بينند سند صحيح است جواب می­دهند که اين نمی­شود قبول کرد چون اگر قرائت امام بود قطعاً بين شيعه مشهور می­شد و شيعه اين قرائت را می­کردند پس ايشان نيست يعنی به عبارت ديگر ايشان از آن ور هم اعراض مشهور را کافی نمی­دانند ليکن تسالم مشهور را بر نفی روايت می­دانند قبول، می­خواهند بگويند تسالم هست که اين روايت قابل قبول نيست حالا تسالم هست يا نه؟ آن را من نمی­دانم چون هم در تفسير عياشی آمده، هم در تفسير علی ابن ابراهيم آمده هم در کتاب تحريف و تنزيل سياری آمده، متأسفانه آن­جا هم آمده از امام صادق البته تحريف و تنزيل آن وقت خيلی معروف نبود بعدها معروف شد نسخ درست و حسابی هم ندارد، قديم­ترين نسخش بعد از هزار است، اين آقايي که چاپ کرده مردک، اين يهوديه که چاپ کرده در چهار نسخه ليکن آقای جلالی به من می­گفت من مجموعاً پانزده نسخه ديدم مقابله کردم، آقای حاج سيدمحمدرضای جلالی من به نقل ايشان می­گويم،

س: بلی که به اسم قرائات چاپ شد،

ج: همين که به اسم قرائات يا تحريف و تنزيل يا قرائت، چون اسم کتاب هم در مصادر قديم ما مختلف آمده الآن به اسم قرائات چاپ شد اما کتاب القرائه هم هست به صورت مفرد هم هست تحريف و تنزيل هم هست، علی ای حال عمده کتاب حاجی نوری هم در فصل الخطاب اين کتاب است يعنی مصدر اصلش از اول کتاب تا آخر اين کتاب است و خيلی هم مشکل است، يعنی خدا حفظش کند آقای جلالی حالا که بی­حال است نشستند در خانه خدا انشاءالله شفاء و صحت و عافيت به ايشان بدهد، چند دفعه به من گفت، بابا بگذار بنشينيم يک جلسه با همديگر صحبت کنيم چون ظاهر اصحاب ديدم صحيح است حالا مشکلش اين است ظاهر که اين را چه جوری ما حلش بکنيم اين خيلی فنی بايد باشد حل آن روايت قرائات، کتاب قرائات سياری خيلی بايد فنی باشد که با ظاهر سند صحيح چه کارش بکنيم اصلاً قبولش، حالا غير از خود سياری که تضعيف شديد دارد، علی ای حال حالا خيلی وارد آن بحثش نشويم اين را در سه مصدر فعلاً ما داريم اخباری­ها به کمتر از مصدر هم عمل می­کنند می­ترسم اين­جا عده­­اش حالا آقای خويي که می­گويد نه اين مسلماً اصحاب عمل نکردند، حالا می­گويم آقای يک مشکل دارد اين دعواهای تسالمی که ايشان دارند خيلی همچو روشن به نظر نمی­رسد به هر حال اما مهمش اين بود که آقای طباطبايي اصلاً نياورده، آن وقت روايات تأويلی مخصوصاً در جلد دوم زياد دارد، و مخصوصاً

36: 11

ايشان عده­­ای ديگر من اسم نمی­برم مرادش که مثلاً الذين کفروا

43: 11

ابتر در کتاب تفسير علی ابن ابراهيم اين­ها را نياورده گير کرده چه جواب بدهد، تفسير علی ابن ابراهيم، اين­ها را نياورده گير کرده چه جواب بدهد می­خواهد ذريق و حبتر را معنی که خب اين کتاب بی­چاره­اش می­کند از آن ور هم، بخواهد

س: در سطح جهانی

ج: در سطح جهانی شده اين ذريق و حبتر، نمی­دانم چندبار کلمه ذريق و حبتر در جلد دوی تفسير علی ابن ابراهيم پيدا،

س: مصلحت بوده نياورد

ج: اين هم مصلحت بوده،

س: اين را اهل سنت هم دارند آخر

ج: خب از عمر فقط نقل کردند، از هيچ صحابی نقل نشده از تابعين هم دو نفر يمنی اند هيچ کس ديگر بعدشان قبول نکردند حتی اهل سنت هم با اين­که اين قدر عمری هستند انصافاً بازهم اين را قبول نکردند دقت،

س: حالا عثمان نسخه­های چيز را جمع کرد و الا واويلا می­شد

ج: مشکل نسخه نيست مشکل اين­که می­گويد در نماز خواند در روايت امام صادق دارد قرء ندارد ندارد در نماز، آن دارد در نماز جماعت خواند که من اعتقادم اين است که آن حديث جعلی است بی­خود به عمر، ابن کثير در تفسيرش می­گويد و الاسناد صحيح ايشان تصريح می­کند که سند صحيح است يعنی سند را هم تصحيح کردند، دقت می­کنيد اما آن­ها دارند آوردند اين مطلب را هم گفتند که شايد مرادش تأويل بوده تفسير بوده، که الذين من يک وقتی به آقای موسوی خدا حفظش کند تهرانی گفتم گفتم آخر اين­ها يک بحثی دارند که الذين جزء الفاظ عموم است به خلاف من، من جزء الفاظ اطلاق است جزء الفاظ عموم نيست، آن شهيد که مطلق موصولات را می­گويد از الفاظ عموم است خب می­دانم، نه در کتب اصول چون علمای ما خيلی بحث­های طولانی اما در کتاب­های قديم،

24: 13

اصول­های قديم، سنی­ها خيلی مفصل آوردند کسانی که جزء الفاظ عموم می­دانند جزء الفاظ اطلاق می­دانند ليکن شايد مشهورتر الفاظ عموم است آن وقت من جزء الفاظ اطلاق است، آن وقت در الفاظ عموم عده­­ای معتقد اند که مراد از عموم سه­تا سه­تا، مثلاً می­گويد اکرم العلماء سه­تا، مثلاً يک عالم تنها باشد شاملش نمی­شود سه­تا سه­تا

س: بين جمع محلی با مفرد محلی

ج: غرض يک، مفرد محلی جزء الفاظ اطلاق است می­گيرد،

س: به ندرت گفتند

ج: الفاظ عموم است گفتند چرا داريم آن وقت اين­جا اگر صراط الذين اگر مخصوصاً سه­تا سه­تا بگيريم کنايه از اين است که نمی­خواست صراط الذين يعنی سه ­نفر باشند، من هم باشد يعنی من يعنی مطلق يکی هم باشد کافی است فرض کنيد صراط بقيه الله مثلاً، صراط من، من برای آقای موسوي گفتم در اين تفسير، گفت يعنی شما می­گوييد عمر به ذهنش رسيده اين مطالب؟ گفتم بابا، گفت يعنی واقعاً به ذهنش اين دقت مطالب، اين الفاظ عموم و عموم اين طور الفاظ مطلق و اين­جا مراد از الذين اطلاق است مراد شامل يک نفر می­شود،

س: که نمی­رسد به آن­جا

ج: حالا که می­خواهد او باشد يا ديگری، علی ای حال اين با روايت امام صادق می­خورد چون ندارد که، آن در نماز جماعت بود، نوشتند اهل سنت که شايد عمر تفسير کرده يعنی دارند خود اهل سنت هم دارند، آن وقت جواب دادند که در نماز جماعت بوده جای تفسير نبوده، حالا بعدش هم اين همه مسلمان پشت سر ايستادند اصلاً امکان ندارد به نظر من اصلاً امکان ندارد همچون کاری بشود،

س: ايراد می­گيرد

ج: دقت می­کنيد به نظر من اصلاً دروغ است قصه جعلی است، و آن­ها جعل کردند آن اصلاً بی­خود سند صحيح

س: سند را می­گويد

ج: می­گويد صحيح، باشد صحيح باشد جعل کردند،

س: سنی­ها رو سند خيلی

ج: حساس اند

س: حساس اند

ج: جعل کردند خب اين­ها را، سند صحيح درست کردند آن کسی که می­خواسته جعل کند سند را هم جعل کرده آن مشکل ندارد خيال می­کنيد متن را فقط جعل می­کند سند را هم جعل می­کند چه مشکلی دارد،

س: تاکسي­ها انگور می­داد، شوهرش گفت آن­ها هم مصنوعی است گفت نه بابا هسته هم داشت

ج: هسته­اش هم مصنوعی است همه چيزش مصنوعی است، اين گل­ها درست می­کنند واقعاً مصنوعی عين طبيعی است آن لطافت رنگ و اين­ها اصلاً يک جور عجيبی درست می­کند الآن من شنيدم ورقه­های درست می­کند، چون بحث انتشارات

47: 15

اصلاً ورقه­های درست می­کنند، کتاب­های خطی قديم را يک جوری عين همان در می­آورند يعنی کانما خيال می­کنی همان نسخه خطی را نگاه می­کنند يک نوع کاغذ را يک نوعی،

س: کاغذ را می­گذارند در آب خاصی مثلاً يکی دو ساعت می­ماند عين همان قديمی در می­آيد

ج: عين همان، و بعدش هم به اصطلاح فاکس می­کند، عين همان است کانما همان نسخه دست شماست دقت کرديد، عين همان نسخه، نه حالا شنيدم مدت­هاست در آمده، نه اين­که تازه باشد، يکی گفت در لبنان هم من ديدم يعنی مدت­هاست در لبنان در آمده حالا غير از اصلش در اروپا غرض اين می­شود اين،

س: واقعاً نسخه

ج: پس بنابراين آقا آن وقت آن قصه من راجع به قصه عمر احتمال می­دهم دروغ است جعل است قصه اصلاً ما علما بايد دفاع بکنيم، الآن همان طور که بيرونی گفت نسبت به امام صادق که ماه رمضان دائماً سی روز است دروغ است اشتباه است آن هم جعل است اصلاً در نماز جمعه، نمی­شود در نماز جماعت اين کار را کرد،

س: کلما ازداد صحة ازداد وهناً

ج: وهناً اصلاً در نماز جماعت نمی­شود اين کار را کرد، چون مسلماً پيغمبر اکرم در حالی، در مکه مثلاً در مدينه از وقتی که آمدند اين سيره پيغمبر، نماز واجب را فرادی نخواندند نماز مستحب را هم تک و توک در مسجد، تمام صلات البيوت اسمش بود و صلات جماعت، اگر مسجد هم سفر بوده همه­اش جماعت است اصلاً نماز واجب را بدون جماعت نخواندند

س: که؟

ج: پيغمبر در حدود ده سال که در مدينه بودند آن وقت اين ده سال حالا فرض کنيم پنج­تا نماز که به اصطلاح ده رکعت است ده رکعت مسلم درش حمد خواندند حالا يا جهراً مثل نماز صبح، مغرب و عشاء، آن وقت اين در ده سال شما اصلاً معقول نيست کسی در اين شبهه بکند يعنی معقول نيست آن مسلمان­ها اين قدر احمق باشند، يک کسی بخواند صراط،

س: اگر بگوييد از آن بعيد نيست

ج: بلی آقا؟

س: اگر بگوييد از آن آقا بعيد نيست

ج: بلی اما يک حسابی هم دارد آخر، گفت يک چيزی هم بگوييم که مسلمان­ها لا اقل چيزی من حساب کردم حدود هجده هزار تا نوزده هزار پيغمبر نماز جهری خوانده يعنی صحبت يکبار دو بار سه بار و اين­ها نيست،

س: در مصاحيف ابن ابی داود چندتا نقل برای اين ماجرا دارد که

ج: عرض کردم صحيح است معتبر است پيش­شان

س: نه بغير اين­که کان يقول کذا و کان يقرء کذا

ج: دارد که قرأ علينا فی الجماع،

س: کان يقرأ دارد، بعد هم چندتا روايت هم دارد که اسود و علقمه گفتند که صلّا خلف عمر بغير از کان يقرأ

ج: دوتا هستند اهل يمن در کوفه تابعين اند آن­ها هم قبول کردند دوتا عرض کردم

س: قرأ بهذا که در نمازش بعد ايشان می­گويد که، ايشان اين را در مصحف عمر آورده خود ابن ابی داود، بعد ابن ابی داود در مصحف عبدالله ابن زبير می­گويد که ما از محمد ابن عقبه نقل می­کند که عقبه پدرش گفته که صلينا خلف ابن زبير فکان يقرأ الصراط من انعمت عليهم،

ج: اين يکی ديگر است اين

س: آن هم کان

ج: اين ابن زبير ديده بودم يادم رفته بود الآن يادم آمد،

س: ايشان می­گويد که وقتی يک خرده می­رود جلوتر می­رسد به آن دو نفر

ج: اسود يکی هم

س: علقمه،

ج: يکی هم علقمه، هردو کوفی اند، يمنی اند

س: کان پس اين می­رود مصحف اين دو نفر می­گويد کان، اول سند را که نقل کرده طبيعتاً خودش ابن ابی داود گفته

ج: نه در کتاب­های ديگر هم آمده اسم اين دو نفر آمده

س: کان علقمه و الاسود يقرأنها صراط من انعمت عليهم،

ج: عرض کردم دو نفر

س: کان يعنی هميشه اين کار را می­کرده

ج: بلی قبول کردند

س: ماجری اين است که در اين آقا اين­جا مال مصاحيف را باهم مقايسه کرده براساس نسخ می­گويد ما در نسخ غير عثمانی شاذ از قرآن صراط من انعمت هم داريم، اما تاريخش را ننوشته

ج: نه بايد خيلی شاذ باشد، خب علی ای حال در کتب ما هم آمده

س: اين يعنی بعد بر می­گرده چه بسا بگويد خود پيغمبر هم می­خوانده

ج: مثلاً بعيد می­دانم خيلی بعيد نقل می­کردند از صحابه تابعين از تابعين همين دو نفر خيلی عجيب است،

س: حاجی آقا بعد حاجی آقا تأکيد کنيد من بر می­گردانم به همان قصه ابن مسعود آخر آن موقع اصلاً مرسوم بوده نقل به معنی، ابن مسعود در اين­جا جرأ نمی­کرد

ج: چون به ابن مسعود اين نسبت داده نشده

س: چرا، نه اين را نمی­گويم

ج: نه ابن مسعود در اين مصاحيف ابوداود، مصاحيف سجستانی شايد بيست و بيست و پنج صفحه قرائت ابن مسعود دارد

س: بلی

ج: مصحف عثمان اين طور و قرء ابن مسعود خيلی فراوان است يعنی صحبت يکی دوتا نيست،

س: از نظر معنی چون ايشان نقل به معنی می­کرده

ج: نه معلوم نيست نه حالا آن يک بحث ديگر عرض کردم آن بحث را فعلاً آدرسش را هم دادم،

س: خب نقل به معنی

ج: نه نه،

س: ابن ابی داود که مفصل از ابن مسعود نقل می­کند نقل به معنی را

ج: زياد زياد، نه زياد

س: نقل به معنی را اين موردی نيست

ج: نيست اين را ندارد ما از کسی، اسم عبدالله ابن زبير هم

س: نقل به معنی

ج: البته عبدالله ابن زبيرش به نظرم ثابت نبود، اما اين دوتا تابعي را نوشتند غير از اين سه نفر که الآن اسم برديم، غير از اين سه نفر که اسم برديم ديگر احدی نيست آن وقت به امام صادق نسبت داده شده حالا يک چند نفری بودند در کوفه بودند در مدينه بودند ممکن بوده تصوری بشود، اما آن­ها دارند که در جماعت بود،

س: عجيب اين است که هم سند اين شيعه سالم است هم سند آن سنی سالم است

ج: و درست هم نيست مطلب، مطلب هم باطل است، می­گويم آقای طباطبايي در اين­جا اصلاً وارد نشده، من می­خواستم به يک، الآن در زمان ما، اصولاً ما در تفسير تقريباً قديمش که نسبتاً مثلاً مبدأ است همان تبيان شيخ طوسی است چون مجمع البيان شامل بر آن است و اضافات لطيفی دارد و درست است، تقريباً در مجالس تفسير ما اساس مان بر مثل مجمع البيان است اساس الآن ما يعنی اساس کار را بيشتر بر آن قرار می­دهيم، حالا من يکی يکی علوم بگويم در کلام اين طور، فرض کنيد در اعتقادات، اعتقادات صدوق خيلی محور قرار نگرفت، اما اعتقادات مفيد، کلام مفيد، شيخ طوسی، سيدمرتضی خيلی بيشتر محور قرار گرفت حالا در تفسير شايد تبيان اين قدر، من می­خواستم بگويم که اين علوم ما هر کدام يک حسابی دارند علوم حوزوی ما يک محورهايي دارند در کلام مثلاً فرض کنيد شرح تجريد علامه بيشتر محور قرار گرفته،

س: همان­ها

ج: بلی آقا؟

س: چون عقلی بود بيشتر عقلگرا بودند

ج: اين­ها زمان­هايش در مورد فقه و حديث که الآن محل کلام ماست بلا اشکال خود صدوق، قدمای ما عرض کرديم آن­ها چون آثارشان ازبين رفته مثل صفوان و مثل حسين ابن سعيد و مثل حسن ابن محبوب و مثل حتی موسی ابن قاسم که کتاب­های مفصلی در فقه دارد نسبتاً فعلاً فقط حج ايشان نقل شده از غير حج ايشان نقل نشده، مثل بزنطی و مثل يونس ابن عبدالرحمن و ما داريم اين­ها در، اين­ها همه­شان در مهد حديثی هستند اين­ها قطعاً تأثيرگذار بودند در مرحله بعدی که حديث را جمع کردند البته ما من حيث المجموع تقريباً می­شود گفت تقريباً از سال­های قرن سوم، شايد به تخمين من شايد سال­های دويست و بيست، دويست و پنجا، دويست و سی يک مجموعه­ای داريم به نام کتاب يوم و ليله يا عمل اليوم و ليله بعضی­ها دارد مثلاً له کتاب کذا و هو کتاب يوم و ليله، نجاشی دارد و هو کتاب يوم و ليله، يا عمل اليوم و الليله به نظرم يونس ابن عبدالرحمن دارد مجموعه­ای احتمالاً اين­ها جزء اوائل کتبی بوده که سعی کردند به اصطلاح حديث را نزديک به فتوی بکنند شبيه فقه الرضا احتمالاً فقه الرضا البته آن­ها ظاهراً کتاب حديث بوده، اما احاديثی را که مورد عمل بوده و تقريباً منظم بوده پشت سر هم آوردند احتمالاً ريشه­ کارهايي بعدی فقه الرضا که کار مثل فقه الرضا در اوائل قرن چهارم احتمالاً کتاب­های يوم و ليله عمل، اين ببينيد و له کتاب، و هو کتاب يوم و ليله نجاشی تعبيرش اين است يک کتابی را حالا يادم رفته به يکی نسبت می­دهد بلی و هو کتاب يوم و ليله، اسمش را بياور، آن وقت کتاب يوم و ليله مثلاً يونس ابن عبدالرحمن دارد ديگران، احتمال بسيار بسيار قوی دارد که اين­ کتاب­ها تقريباً زير بنای کتاب­های مثل فقه الرضا باشد که آن­هم زيربنا کتاب­های فقه مأثور ما يعنی آن درجه اول باشد بعد مثل مقنعه مثل سلار و شيخ طوسی و به حساب ابن البراج هم نه ابن البراج­ها و اين­ها هم کتاب­هايش به اين طور نمی­خورد اين کتابی چه است؟ وسيله ابن حمزه مشهدی هم خلاصه مبسوط شيخ است آن­هم به اينها نمی­خورد يک مجموعه­ای ما داريم که متون فقهی ماست که معلوم است از روايات آمده و اين­جا نقل به مضمون شده اين را می­خواستم بگويم تبديل به فتوی شده،

س: حالا قبل از اين­که شهيد در ذکری فرموده عند اعواز النصوص

ج: يرجع،

س: رساله علی ابن بابويه

ج: رساله علی ابن بابويه

س: بلی

ج: دقت کنيد، آن هم احتمالاً جاهايش تبديل به فتوی شده اين کار مشکلی است الآن که الآن يک مقدارش را ما می­خواهيم اين را توضيح بدهيم يعنی ما اصحاب ما تا قرن چهارم، اولاً کلينی که روايات را آورده عناوين بابش چرا؟ عناوين بابش شبيه فتواست عناوينی بابی که ابواب کلينی، ليکن فتوی نيست خيلی­هايش شبيه موضوع است مثلاً به جايي، مثلاً وسائل دارد باب اقل الحيض و اکثره، ايشان باب ان اقل الحيض ثلاثة ايام و اکثره عشراً اين اختيار است اين فتوايي است، اما روايات معارض است اما کلينی بيشتر دارد مثلاً باب اقل مثلاً من باب مثال می­گويم اين­جا را نمی­دانم حالا چه عنوان زده اقل الحيض و اکثره، کلينی هم بحث را آورده اما تعبير فتوايي هم شايد باشد اما بيشتر سر اين­که به اصطلاح تشخيص موضوع، يعنی موضوعی بحث کرده عنوان را آورده، حکم که اقل الحيض ثلاثه، اکثره عشره اين را ندارد وسائل اين را دارد، در وسائل وقتی عنوان باب زده اين طوری زده باب اقل الحيض ثلاثه، يا باب ان اقل، يا بابٌ بخوانيم يا بابُ به نحو اضافه بخوانيم اَنّ و اِنّ اقل الحيض ثلاثه و اکثره عشره، اين را دارد در وسائل دارد يعنی تبديل به فتوی شده، اما در کتاب شيخ کلينی نيست صدوق رضوان الله تعالی عليه غالباً تبديل به به اصطلاح خود روايات است مقنعه که تقريباً روايات است خيلی کم دست کاری کرده فقيه چرا دارد، و آن دفعه هم عرض کرديم فقيه مطالبی را دارد که روايت نيست گاهی هم با روايت خلط شده اين خلط در کتاب وسائل آمده در متن شناسی کتاب فقيه با مشکل رو به رو هستيم گاهی هم اين خلط منشأ اين شده که اصلاً تصور کنند اين حديث در کجاست؟ يک حديثی هست در اوائل کتاب حج، فضيلت حج و روی، اگر اين چاپ مرحوم آقای چيز را داريد بياوريد يک حديث هم شماره­اش يادم رفته و روی در حاشيه­اش اين اقای غفاری نوشته لم نجد الحديث بهذا المتن يک حدود پنج شش سطر است، چهار پنج سطر است، در کتاب چاپی،

س: اين

16: 27

قبلی را که فرموده بوديد در دلالت عشره نيست آن صراط الذين هم هيچ کس، نقل نشده از کسی

ج: عرض کردم قبول نه،

س:

25: 27

ج: نقل نکردند، آن وقت نقل نکنند امام صادق بکند خيلی عجيب است ديگر، مصادری هم که

س: توی چيز، نقل شده تو مجامع­ها می­گويد و روی عن اهل البيت

س: آنها نقل­­هايشان تواتر دارد آن­ها ولی اين خب واحد است ديگر

ج: نه اين­ها نقل نشده نه،

س: معروف است که آن­ چيزها تواتری است ديگر،

ج: حالا ادعای تواتر کردند حالا بلی غرض اين­که آقا

س: در مورد اين کتاب­های يوم و ليله هم الآن در نجاشی خب چندتا هست کتاب المبسوط فی عمل اليوم و الليله مال حسن ابن حمزه،

ج: احتمالاً حسن ابن علی ابن ابی حمزه نه؟

س: حسن ابن حمزة ابن علی

ج: نه اين بايد مرعشی،

س: بلی بلی

ج: بلی اين قرن چهارم است يعنی­ سال­های سه صد و پنجا اين­ها بغداد آمده

س: احمد ابن هلال ولی

ج: احمد ابن هلال هم دويست و شصت اين جزء متون اول عرض کردم بايد حدود سال­های دويست و بيست باشد احمد ابن هلال دويست و شصت و هفت وفاتش است می­خورد اين جزء اوائل باشد حتی گفتيم احتمالاً تعبير اصل هم از زمان اين چون قديم­ترين کسی که داريم روی الاصول اين است احمد ابن هلال است اين متولد صد و هشتاد است يعنی اواخر حيات موسی ابن جعفر، امام رضا را درک کرده بيست و خرده­ای سالش بوده احتمالاً از اين زمان، از سال­های ده و بيست مسأله اصول در اصطلاحی، چون درباره ايشان اولين کسی است که روی الاصول، جميع الاصول راجع به احمد ابن هلال است اين عمل يوم و ليله تا حالا در ذهنم همين اجمالاً ديدم اسمش هم در ذهنم نبود اما قبل از ايشان يونس هم به نظرم دارد يونس ابن عبدالرحمن هم دارد عمل يوم و ليله، اين عمل يوم و ليله زيربنای فقه الرضاست و زير بنای رساله علی ابن بابويه است،

س: عبدالله ابن سنان دارد کتاب الصلاة الذی يعرف بعمل يوم و ليله،

ج: يعرف ببنيد اسمش نبوده يعنی بعدها اسمش دقت کرديد يعنی صلات را معلوم می­شود اول کس را بايد اين بدانيم اما اين اسم کتاب را صلات گذاشته بعدی­ها آمدند گفتند يوم و ليله است، حتماً منظم بوده

س: نماز هر روز را گفته بوده

ج: نه روز و شب نيست نه، عمل يوم و ليله مثل رساله توضيح المسائل است

س: مثل مفاتيح الجنان نيست؟

ج: نه نه توضيح المسائل است اصلاً عمل يوم و ليله کنايه از عملی که انسان در، چه کار بکند وظيفه­اش چه است؟ واجبات و محرمات و اين­ها، اين­ جور بحث را بايد با آقای مختاری بگذاريم در

س:

54: 29

ج: بلی در بحث فهرستی، اين عمل يوم و ليله اولين، آن وقت ببينيد دقت کنيد يعرف، دقت کرديد

س: فضل ابن سليمان هم از امام صادق ايشان هم کتاب عمل يوم و ليله

ج: فضل ابن؟

س: سليمان کاتب بغدادی،

ج: بعيد می­دانم اين مال اصحاب ما باشد

س: کان يکتب للمنصور و المهدی علی ديوان الخراج روی عن ابی عبدالله و ابی الحسن و صنف کتاب يوم و ليله

ج: اين بايد اوائل باشد که صنف اين اولين کسی است تعبير صنف هم خودش درست کرده اما آن کتاب الصلاة عبدالله روايت بوده اصحاب می­گفتند عمل يوم و ليله

س: ابن ابی عمير هم که در احوالاتش می­گويد کتاب يوم و ليله

ج: اين می­خورد ابن ابی عمير دويست و هفده است وفاتش

س: محمد ابن خالد برقی هم

ج: اين می­خورد يونس هم می­خورد اين­ها می­خورد اما آن فضل ابن سليمان الآن ببين سريعاً ببينيد فضل ابن سليمان کاتب اصلاً روايت، نمی­دانم در کتب اربعه يا غير اربعه هم يادم نمی­آيد اسمش اگر هم، اگر داشته باشد اين چون در رجال حکومتی بوده احتمالاً اين اساس مثلاً اساس اين باشد

س: فقط اين اين

ج: اين فضل ابن سليمان، يک لحظه اگر بشود کتب اسانيد و روايات الآن در ذهنم اسمش نمی­آيد فضل ابن سليمان،

س: اين­جا يک ترجمه دارد که شايد اين ناظر باشد به فرمايش شما، محمد ابن احمد ابن عبدالله ضمان مولی بنی اسد

ج: ابن خانه بنويسيد

س: نه ابن خانه دارد که قبل­تر گفته بوديم

ج: آن هم، آن هم دارد

س: ابوعبدالله شيخ الطائفه ثقه فقيه فاضل و کان له منزلة من السلطان

ج: محمد ابن احمد ابن داود،

س: محمد ابن احمد ابن عبدالله ابن خزاعة ابن صفوان

ج: صفوانی اين که استاد کلينی

س: بلی نه عرضم چيز ديگری است شاهد من جای ديگر است بعد آثارش که می­شمارد می­گويد کتاب معرفة الفروض من کتاب يوم و ليله،

ج: واجبات

س: بلی توضيح المسائل

ج: بخش معجم، دقت کرديد اين قرن چهارم است چون ايشان از روات کلينی است اصلاً

س: بلی من شايد هم در اصطلاح کتاب

ج: اين زماناً می­خورد به زمان فقه الرضا يک مقدار بعد از فقه الرضا اين مال مرحله دوم است اين مرحله يوم و ليله دوم است که شبيه فقه الرضا می­شود اين ريشه­ای اين کتابهای شيعه را شناختند خيلی لطيف است و تأثيرگذار است در متون، متون بحث را الآن بحث فهرستی آقايي بايد جای خودش باشد، ما فعلاً اين در متون خيلی تأثيرگذار است

س: و

12: 32

مفضل ابن عمر هم عمل اليوم و ليله دارد

ج: مفضل ابن عمر به نظرم منسوب بهش باشد چون

س: يحيي ابن القاسم هم همين طور که اين­ها باز از امام باقر نقل کرده ايشان له کتاب يوم و ليله

ج: يحيي ابن قاسم که چيز است؟ ابوبصير است

س: بلی

ج: آن هم به نظرم من درآوردی باشد مفضل که خب کتاب،

س: يونس هم دارد

ج: يونس دارد چرا يونس را گفتيم و آن يکی ديگر هم الآن گفتی از آن­ها غير

س: اين همانی که عرض می­کند بر ابومحمد صاحب

41: 32

عطاء الله بکل

ج: بلی اين مال يونس است آن که امام تأييد می­کند

س:

47: 32

ج: نه يکی ديگر هم گفتی غير از اين، غير از يحيي يکی ديگر هم اسم بردی، غير از

س: فضل ابن سليمان را

ج: نه فضل يکی ديگر هم وسط اسم،

س: معاويه ابن عمار

ج: معاويه ابن عمار فکر نمی­کنم عمل يوم حتماً و يکون و هو عمل يوم و ليله، به نظرم اين طور خواندی معاويه ابن عمار نبايد داشته باشد،

س: چرا؟

ج: زمانش نمی­خورد، و هو کتاب عنه، به نظرم نجاشی دارد،

س:

15: 33

بهم می­خورد

ج: اگر پيدا بشود بعضهم بعضهم، اين البته لطيف است چون تا حالا می­دانيد هيچ کس متنبه نشده اين، کتاب عمل و يوم و ليله توضيح المسائل است در عهد معصومين دقت کرديد اين ريشه شد برای فقه الرضا و بعد کتاب صدوق و اين­ها

س: تعبيری هم که آقا راجع به حضرت،

ج: معاويه ابن عمار را بياوريد،

س: راجع به ابان دارد ازش می­شود فهميد که همان موقع هم فتوی بوده و

ج: نه فتوی که بوده قبلش بوده

س: معاويه ابن عمار،

س:

45: 33

س: چرا همين کبير شأن فلو کان ابوعمار ثقه

ج: الی آخر،

س: خودش هم اين قطعاً خودش است کتاب الصلاة و کتاب اليوم و الليله، کتاب الدعاء و کتاب الصلاة

ج: من خيال می­کردم در متن ما اين طور باشد کتاب الصلاة و هو کتاب، نه کتاب الصلاة و هو کتاب يوم و ليله،

س: جسارتاً آن در همان چيز بود

ج: من تا حالا خيال می­کردم

س: تا اين­جا ما آمديم تا زمان معاويه ابن عمار هم يوم و ليله را پيدا کرديم

ج: بلی اين به نظرم و هو کتاب يوم، يک هو اش افتاده،

س:

12: 34

کتابی در مورد حسن ابن حمزه تعبيرش اين است کتاب المبسوط فی عمل يوم و ليله

ج: آن مال حسن ابن حمزه، چون استاد نجاشی، استاد مشايخ نجاشی است آن می­خورد

س: من می­خواهم از اين سخن حضرت استفاده کنم که همان زبان هم

ج: نه فتوی که بوده، حتی ما اعتقامان اين که مثلاً عايشه فتوی می­داده، کلمات عايشه فتوی هم می­داده، اين­که عمل به فتوای زن می­گويند نمی­شود خب عايشه فتوی است به عنوان فتوی کانت تفتی

س: بعد آن تعبيری که در ذهن شريف­تان بود مال احمد ابن عبدالله ابن مهران است ابن خانويه، آن­جا می­گويد که

ج: ابن خانويه هم دارد،

س: و لا نعرف له الا کتاب التأديب و هو کتاب يوم و ليله،

ج: اين تأديب را به شلمغانی هم نسبت، فقه الرضا هم نسبت دادند که مرحوم شيخ طوسی در غيبت

س: اين­ که بود الآن گفتيد؟

ج: ابن خانويه،

س: ابن خانويه

ج: احتمالاً ريشه­های هردو يکی باشد اين تأديب را غيبت شيخ طوسی می­شود کتاب التأديب در کتاب ديگر آمده کتاب التکليف در غيبت شيخ طوسی آمده، کتاب التأديب همين کتاب را به ابن خانويه هم نسبت دادند دقت می­فرماييد همين کتاب عمل يوم، اما به نظرم نجاشی چيز را بياوريد فهرست شيخ طوسی فکر نمی­کنم معاويه ابن عمار کتاب يوم و ليله بهش نسبت، اين قديم­ترين کتابی است آن يحیی ابن القاسم هم به نظرم جمع آوری باشد، ابوالمفضل هم کتابش ساختگی است جعلی است آن را ولش کن آن منسوب است به ايشان، اين خط غلو برای خودشان اين خط غلو، در مقابل هم درست می­کردند چون اين خط اعتدال که داشت آن هم کتاب يوم و ليله، به همين مفضل نسبت می­دادند،

س: شيخ طوسی هم در فهرست فرموده که معايه ابن عمار له کتب منها کتاب الحج و کتاب يوم و ليله،

ج: نسبت داده؟

س: بلی

ج: کتاب الصلاة هم آورده

س: کتاب الزکات و غير ذلک

ج: صلاتش را باز نياورده، من خيال می­کردم اين کتاب يعنی در ذهن من اين بود که و هو کتاب، اصلاً می­گفتم نگاه کنيد و هو کتاب يوم و ليله حالا نمی­دانم نسخه­ای که من داشتم پس اگر باشد اين تقريباً اولين کسی است که اين تفکر را انجام داده که کتاب يوم وليله بنويسد آن فضل ابن سليمان کاتب، من خيال می­کردم يوم و ليله از سال­های دويست و بيست به بعد از آن زمان باشد

س: يعنی تبديل شد به چه سالی الآن؟

ج: سالهای صد و هفتاد، صد و هشتاد، چون برای منصور و مهدی و اين­ها، صد و شصت، صد و هفتاد از آن زمانها از صد و شصت و اين­ها نوشته شده يعنی احتمالاً از زمان خود امام صادق حتی احتمال دارد از زمان امام کتاب يوم و ليله را شروع کردند اما اين­ها الآن هيچ کدامش به ما نرسيده يک سلسله­ای کتاب يوم و ليله، يا هو کتاب يوم و ليله داريم و اين کتاب تأديب هم اگر باشد شايد اين واسطه العقد به اصطلاح باشد اين تأديب اگر با تأديب شلمغانی يکی باشد انتقال به مرحله از همين تأديب بوده که ابن خانويه نوشته، اين تبديل می­شود آن وقت اين مشکل کار اين­ها متون­شان خيلی مشکل ندارند ما ببينيد در باب حديث، در اين جور جاها دو بحث اساسی را بايد داشته باشيم يکی صدور و ثبوت روايت يکی مسأله متن، اين بحثی را که ما الآن می­کنيم نقل به مضمون در متن تأثيرگذار است يک بحث ديگر بحث در صدور و ثبوت، نسبت به بحث ثبوت و صدور اين هم طبيعتاً به دو صورت است يکی اين­که شواهد صدور داشته باشيم شواهد ثبوت داشته باشيم، يکی اين­که بحث حجيت را مطرح بکنيم اينی­که مثلاً عرض کرديم آقای بروجردی هم می­گويد اصول مثلاً بر می­گرديم به فتاوای ابن بابويه ببينيد رجوع به فتاوای ابن بابويه برای شواهد ثبوت خوب است نه برای متن، برای شواهد در خيلی از موارد هم برای متن هم خوب است، برای شواهد ثبوت خوب است يعنی معلوم می­شود روايت بوده همين کتاب فقه الرضا هم الآن در کتاب فقه الرضا فقط آمده در تشهد اشهد ان علياً نعم الاخ و نعم الوصی پيش ما تقريباً اين طوری است بالای نود و نه درصد روايت بوده يعنی شواهد ثبوت و اين­ که چنين روايتی بوده انصافاً با اين کتاب فقه الرضا می­شود اثبات کرد اما بحث اساسی حجيت است نه بحثی، الآن بحثی را که ما مطرح داريم می­کنيم بحث حجيت است يعنی در تاريخ تشيع عده­ای مخصوصاً اخباری­ها می­گويند همين شواهد ثبوت آمد کافی است در اين کتاب آمد کافی است عده­­ای می­گويند نه بايد به برسد به حد حجيت که بحث­های اصولی و اخباری يک مقدارش سر همين است ديگر انصافاً به حد حجيت نمی­رساند اما به حد مسأله شواهد ثبوت چرا يعنی اين کتاب­ها را ما همين فقه الرضا را به عنوان دو بحث اساسی مطرح می­کنيم يکی بحث ثبوتش و صدورش و حجيتش آن بخش، يک بخش هم به عنوان متنش، اين متن باز يک مسأله ديگری است ببينيد حالا من مثال برايتان می­زنم الآن ما رواياتی در باب استحاضه داريم بد هم نيست عدد رواياتش معتنا به است روايات فراوانی است اما از اين روايات روايتی در تثليث استحاضه نداريم که سه قسم است کبيره و متوسطه و قليله اصلاً نداريم، اما اين متن الآن در فقه الرضا هست

س: تثليث هست؟

ج: تثليث هست، لذا آقای خويي ديدم مناقشه می­کند محقق در معتبر مناقشه دارد، عده­ای مناقشه کردند که ما از روايت بيش از دو قسم در نمی­آوريم، ليکن در کتاب فقه الرضا هست بحثی که ما داريم الآن سر متن است، اين را بايد قبول بکنيم که اجمالاً روايتی بوده که اشاره­ای به تثليث داشته الآن نداريم الآن کلاً همچو چيزی نداريم چون بحث ما سر، يک بحث حجيت است که الآن گذاشتيم کنار، شواهد ثبوت برای اين­که در روايات بوده هست اما حجت چون شايد پيش ايشان حجت بوده پيش ما نه آن­که هيچ حجيتش را اثبات نمی­شود کرد، مانده شواهد متن، الآن سر الآن گير ما سر متن است به حسب ظاهر به حسب ظاهر چون ايشان به روايات اعتماد کرده، ظاهراً متنی بوده که ازش تثليث در می­آمده اما آن متن الآن در اختيار ما نيست تنها راه،

س: فتوی

ج: حالا عرض می­کنم تنها راهی را که ما الآن بر اين جهت داريم، بگوييم مثلاً ايشان چون می­دانيم نود و نه درصد متون روايات است حتماً موجود بوده به ما نرسيده آن وقت لطيف­تر از اين، شيخ صدوق هم در فقيه اين مطلب را قبول می­کند تثليث را،

س: ولی روايت نمی­آورد،

ج: چه می­گويد؟ و قال ابی فی رسالته،

س: آن هم مثل خود

ج: دقت کنيد مرحوم صدوق از رساله پدرش نقل می­کند از آن طرف عرض کردم با مراجعه به فهرست شيخ نه نجاشی راوی کتاب تکليف صدوق پدر است که اين هم خيلی عجيب است عرض کردم چندبار همين­جا عرض کرديم چرا؟ چون شلمغانی به اتهام حلول و دعوای الوهيت کشتند اعدامش، دو نفر از شاگردش هم آوردند که يکش گفت تف کرد به صورتش گفت نه، انت ربّی و ربّ السموات و الارض فلان هردو را دستور دادند بکشند، و اين اعدامش سال سه صد و بيست و دو، بيست و سه است و شيخ صدوق پدر تا بيست و نه زنده است يعنی يک شخصی که به عنوانی اولاً لعنش چقدر در آمده،

س: بعد از اين پدر صدوق نقل و اين­ها نکرده

ج: چطور نقل کرده؟

س: بلی چطور نقل کرده

ج: چون اگر بگوييم بيست و دو، بيست و سه، مثلاً در آن وقت می­توانسته نقل بکند آن هم از کلينی نقل می­کرد قبل از اين­که بغداد برود از کلينی نقل نکرده، وفاتشان هردو يکی است ظواهر اواخرش است، بعد هم صدوق پسر که مظهر زهد و ورع و تقواست ايشان چطور نقل کرده؟ شيخ طوسی اشتباه کرده، کلينی از اين راه وارد نمی­شود عبارت فهرست را بخوانيد محمد ابن علی شلمغانی در فهرست شيخ، ايشان تکليف را از طريق شيخ صدوق از پدرش از شلمغانی نقل می­کند اصلاً سنخيت بين­شان نيست

س: چون دوره استقامت بوده و اين­ها می­گوييد نقل می­کند

ج: خب بلی بعد خب خيلی بدنام است لعنش صادر شده بعد هم به عنوان حلول و اتحاد و کفر

س: اعدامش کردند

ج: عرض کردم بعد هم ابوريحان

س: مدخل هزار و بيست و نه، از کتاب نجاشی صفحه 378 چاپ شبيری، محمد ابن علی شلمغانی ابوجعفر، المعروف بابن ابی حذاقه کان يتقدم فی اصحاب

ج: راست هم می­گويد مرد فوق العاده­ای است اصلاً دارد که گاهی اوقات حسين ابن روح نبود اين می­نشست جواب استفتائات را می­داد،

س: فحمله الحسد لابی القاسم الحسين ابن روح علی ترک المذهب و الدخول فی مذاهب الرديئه، نسخه بدل رديه،

ج: احتمالاً مراد خط غلو سياسی بوده مثل همين نسيری­ها و اين­ها

س: هم رديه

ج: نه رديئه، رديئه فاسده يعنی، مثل حسين ابن همدان هم شيخ می­گويد نجاشی می­گويد مذاهب فاسده که آن­ها نسيری است

س: بلی

ج: همين مذاهبی که قيام مسلحانه و بعد هم تأويل و غلو و الی آخر اين هم مجموعه­ای اين جوری بفرماييد،

س: بلی حتی خرجت فيه توقيعات فاخذه السلطان و قتله و صلبه

ج: ليکن نمی­گويد برای چه؟ قتله بعنوان حلول و انت رب السموات و الارض، سلطان هم کم لطفی فرموده اصلاً پيش خليفه آوردنش، به دستور خليفه آوردند آن­جا پيش خليفه که آن­ها گفت انت ربّ السموات ورداشت اعدامش کرد، اين در ابن اثير نوشته يعنی تواريخ اهل سنت اين طور نقل کرده مگر اين­که آن نقل­ها دروغ باشد از آن ور هم عرض کردم مرحوم نجاشی به ايشان کتاب نسبت می­دهد بخوان اشکال ندارد

س: و له کتب منها کتاب التکليف و رسالة الی ابن حمام و کتاب ماهية العصمه، کتاب الظاهر و الحجج العقليه کتاب المباهله، کتاب الاوصياء کتاب المعارف کتاب الايضاح، کتاب فضل النطق علی الصمت،

ج: صَمت

س: صَمت، کتاب فضائل، نسخه بدل دارد کتاب فضلي يا فضائل العمرتين کتاب الانوار، کتاب التسنيم، کتاب البرهان و التوحيد، کتاب البدائه و المشيئه، کتاب نظم القرآن، کتاب الامام الکبير، کتاب الامام الصغير قال ابوالفرج محمد ابن،

ج: حتی حدثنا نمی­گويد، نمی­خواهد بگويد من تحمل کردم کتبش را

س: قال ابوالفرج

ج: قال ابوالفرج اين قلنائی، اين قلنائی خودش مثل انتشاراتی بود کان يورق لاصحابنا، اين کاتب ابوالفرج کاتب نجاشی از اين نقل می­کند اين چون خودش کارش انتشاراتی بوده اين کتاب­ها را استنساخ کرده به ايشان، بلی قال ابوالفرج خيلی عجيب است نجاشی، نمی­گويد حدثنا،

س: قال لنا ابوالمفضل محمد ابن عبدالله ابن

ج: حالا ببينيد خود نجاشی هم ابوالمفضل را هم ديده

س: ولی به وسيله اين نقل می­کند

ج: دقت می­کنيد و می­گويد سمعت منه ليکن نقل از ابوالمفضل هم نقل نمی­کند بفرماييد،

س: بلی حدثنا قال ابوالمفضل محمد ابن عبدالله حدثنا ابوجعفر

ج: عبدالله نيست، عبيدالله است به نظرم در تاريخ بغداد و اين­ها عبيدالله آمده، ابوالمفضل محمد ابن عبيدالله، عبدالله هم نوشته اما به نظرم صحيحش عبيدالله باشد،

س: بلی حدثنا ابوجعفر محمد ابن علی،

ج: خيلی ماشاءالله چيز هم هست چون ابوالمفضل سه صد و هفتاد و پنج وفاتش است سه صد و هشتاد و پنج، نجاشی سه صد و هفتاد و دو به دنيا آمده در وقت وفات آن سيزده ساله بوده يا هفتاد و هفت است که پانزده ساله باشد يا سيزده ساله يا پانزده ساله آن وقت آن را سه صد و بيست، يعنی حدود پنجا و پنج سال قبلش به اصطلاح از آن، اعدامش حالا کی شنيده؟ شايد هم مثلاً شصت سال، شصت و پنج سال قبل، ليکن عجيب اين است عرض کردم آن دفعه هم عرض کردم ابوريحان بيرونی در آثار الباقيه می­گويد له کتاب الحاسة السادسه فی نقض الشرايع اصلاً در رد اديان نوشت حس ششم اين خيلی تعبير عجيبی است آن زمان حس ششم مثل عمل يوم و ليله،

س: بلی

ج: اين را در جای ديگر من نديدم فعلاً نديدم ايشان نسبت می­دهد الحاسة السادسه در کتاب الآثار الباقيه فی نقض الشرايع ديگر بحث الوهيت، خب از چنين شخصی صدوق پدر نقل می­کند خيلی عجيب است، حالا در ايام استقامت نقل کرده اما بعد

س: منظورش از حاسه سادسه عقل بوده بايد ديد چه بوده منظورش؟

ج: مثلاً مرادش اين است که با عقل مثلاً شرايع اثبات نمی­شود با حس و با مثلاً احساسات ظاهريه مثلاً شايد مرادش اين است که نمی­دانم حالا و الا تعبير حاسة السادسه اصلاً خيلی تعبير تعبير غريبی است حس ششم يک تعبير غريبی است اصلاً دقت می­فرماييد، آن وقت حالا صدوق را شيخ طوسی را بخوانيد خب خيلی واضح است نجاشی از يک طريق ضعيفی تازه اجازه هم نگرفته به نحو اجازه هم نقل نمی­کند واضح هم هست اسرار قصه­اش واضح است اما شيخ طوسی را بياوريد،

س: شيخ طوسی شماره ششصد و بيست و هفت، محمد ابن علی شلمغانی مکنی اباجعفر و يعرف

7: 48

س: له کتب و روايات و کان مستقيم الصحيفه ثم تغير و ظهرت منه مقالات المنکره الی ان

13: 48

السلطان فقتله و صلبه ببغداد و له من الکتب التی عمله فی حال الاستقامه کتاب التکليف اخبرنا به جماعة عن ابی جعفر ابن بابويه

ج: جماعة اين هم خيلی عجيب است يعنی مفيد هست، ابن عبدون هست، ابن غضائری پدر هست خيلی

س: مال استقامتش است می­گويم تصريح می­کند

س: بلی الا حديثاً واحداً منه فی باب الشهادات يک حديث را هم استثناء می­کند،

س: اين يکی فقط روايت نکردند

ج: اجازه ندادند چون اگر قبول نداشته می­گفته اين را روايت نمی­کند اصطلاح­شان بوده

س: بلی

ج: اما ايشان کتاب تکليف خرابی بيش از يکی دارد، بعدی­ها چندتای ديگر استثناء کردند آن وقت می­گويد اخبرنا جماعة عن ابن بابويه عن ابيه عنه خيلی عجيب است، اين معنايش اين است که يک مقداری اين کتاب حتماً بين مشايخ جا افتاده ديگر به عنوان حال استقامت جا افتاده،

س: تصريح به حال استقامت می­کند

ج: پس بنا شد اين تثليث اقسام ريشه­هايش روشن شد

س: بلی

ج: لذا الآن لذا عرض کردم ما يک مبدأ داريم يک مبادی داريم در فقه و حديث اين­ها مبدأ اند يکی­های داريم که بعدها آوردند مبادی ما در فقه و حديث مرحوم شيخ صدوق هست البته الآن در حوزه­های ما که بيشتر اصولی هستند خيلی ايشان را مبدأ فقهی حساب نمی­کنند حديثی هم يک حسابی بررسی­اش می­کنند اما شيخ طوسی چرا خيلی مبدأ است در جهات مختلف مبدأ است بعد از شيخ طوسی کسی که در حوزه­های ما خيلی، چون اين­ها را يکی يکی بايد يک کمی شرح بدهم به خاطر مرحوم علامه است که خيلی تأثيرگذار است و در زمان ما،

س: محقق را بيشتر نمی­بينند

ج: نه علامه چون کتب مفصل دارد، بعد هم بعدش هم چون مخصوصاً چيز هم دارد اسمش چه است؟ مال عامه هم دارد شيخ طوسی هم مال عامه دارد اين تأثير گذاشته،

س: شرايع محقق هم محور شد برای خيلی از کتاب­ها

ج: چرا اما بيشتر سر فتوی، و سر بحث علمی­اش و اينها علامه بيشتر دارد، مختلف الشيعه دارد نمی­دانم منتهی المطلب دارد، يک جوری، تذکره دارد بعدش هم ايشان چون در مسائل کلامی هم دارد رجال هم دارد اين تنوع خودش باز يکی از عواملی است که تأثير می­کند بعد تأسيس هم دارد در شيعه برای اولين بار گفت حديث صحيح است در فقه آورد اين را نبود، يعنی رو اين حساب باز کردند رو علامه تأثيرش به عنوان قطب بعد هم عده­ای از مسائل­شان ادعای اجماع کرد، آقايونی که دنبال شهرت اجماع بودند علامه خيلی مؤثر است محقق اين قدر مؤثر نيست اين دعوای اجماع ايشان در عده­ای زيادی از مسائل مخصوصاً اگر مسائلی بوده که از همان اول نبوده در روايات نيامده اولين بار ايشان آورده اين­ها خيلی تأثيرگذار بوده که حالا شايد بعضی نمونه­هايش را عرض بکنم اما الآن در اين زمانی که من در خدمت­تان هستم آنی که نسبتاً تأثير فراوان­تری دارد جواهر است جواهر خيلی تأثيرش زياد است مخصوصاً برای کسانی که مبانی شهرت و عملی و اين­ها هستند چون جواهر در اين جهات زياد دارد و مخصوصاً خود جواهر اگر حديثی باشد صحيح نباشد و عمل باشد خيلی تند می­رود اين ديگر مسلم است مقبوله است کسی که فقه بلد باشد اين را می­گويد، کسی که فقه بلد نباشد از اين عبارات هم دارد، ضاق طعم الفقه لم يذق طعم، از اين چاشنی­ها هم صاحب جواهر بهش اضافه می­کند

س: مرحوم فيض هم می­گويد لايبعد که از کتب ضلال باشد مرحوم فيض در تعيين نماز جمعه

ج: بلی دقت می­کنيد يعنی يک تندی­های اين جوری هم دارد که خب بعض از آقايون شايد خوش­شان بيايد دقيق از اين، من لم يذق طعماً يک کمی هم چاشنی­هايش را هم بهش اضافه می­کند برای آقايون و الا انصافاً به لحاظ نقل فتوی ايشان عيال بر مفتاح الکرامه و مفتاح الکرامه مشکل دارد ايشان هم مشکل دارد ليکن

س: صاحب حدائق را هم شما در اين چيز نياورديد؟

ج: در اين رشته نيامد چون افتاد در رشته­ای اخبار رو قواعد اصولی کمتر آمد و در رشته­ اخبار هم خب بعدها علمای ما تتبع­شان از حدائق بيشتر است يعنی اين طور نيست که حدائق احاديثی دارد که جای ديگر نيست اگر بود اين باز منشأ بود، اين منشأ می­شد اما مثلاً فرض کنيد همين جامع الاحاديث احاديثی بود که جای ديگر نبود اين يک کمی جا گرفت دقت می­کنيد،

س: محقق اردبيلی را هم شما نياورديد؟

ج: محقق اردبيلی تأثيرگذار بود اما چون يک نحوه خاصی از صحبت داشت خيلی مراجعه نشد، نه ايشان نه مدارک، مدارک هم چرا تا حدی الآن بهش مراجعه می­کنند اما آن مراجعه­ای که به علامه می­کنند به ايشان نشد، يعنی ارديبلی انصافاً هم به لحاظ مناقشه در اجماعات و اين­ها شبهه مناقشه­ای با شبهه ترديد می­کند، ولی کانه،

س: فتوايش هم خوب است

ج: بلی

س: آيات الاحکام نوشت

ج: بلی تنوعش هم خوب است اما می­گويم چون اولاً محدود به همين فقه و آيات الاحکام شد بعد هم يک حواشی هم بر تجريد و اين­ها هم دارد اما اين­ها خيلی جايگزين نشد يعنی نتوانست خيلی جای باز کند، و بعد هم آن سبک و روش ايشان خيلی مورد توجه قرار، سبک خيلی مهم است سبک فرض کنيم منتقی الجمان خيلی مورد توجه قرار نگرفت که يکی از مشکلات ما الآن همين است الآن چرا متن حديث مشکل دارد اگر منتقی الجمان اين کار را انجام می­داد، و بعدی­ها

س: اجماع مدرکی را هم حجت می­داند مرحوم محقق اردبيلی

ج: دقت می­کند اگر منتقی الجمان ادامه پيدا می­کرد يکی از منابع اوليه خود منتقی الجمان بود آن سبک ادامه پيدا نکرد رفتند رو وسائل ديگر نيامدند متون را مقابله کنند، چون عمده منتقی الجمان مقابله متون است در کافی اين طور است در تهذيب اين طور است بعد هم ايشان احاديث موثق و احاديث ضعيف را هم بررسی نکرد يعنی برد رو يک محدوده احاديث حسان و صحاح منتقی الجمان فی الاحاديث الحسان و الصحاح، صحاح و الحسان يعنی اين دوتا، خب احاديث ضعيف هم هست آن­ها هم بايد بررسی متن بشود فرق نمی­کند مخصوصاً بعض احاديث ضعيف که محل عمل اصحاب بوده آن­ها باز تأثيرگذار است دقت کرديد و بعد هم کتاب ايشان کامل نبود تا اوائل حج است، دقت می­کنيد و بعد يعنی فوائد کتاب خوب است اما اين به عنوان مثلاً مبدأ کار مؤسس اما اين بتواند تأثيرگذار باشد بعدی­ها بيايند چون اصلاً بعدی­ها خيلی ديگر مثلاً صاحب وسائل خيلی فکر نکرد رو متون،

س: صاحب جواهر هم اصلاً اصولی ننوشت آخر اصول نداريم ازش

ج: خب صاحب جواهر مطالب را در اصول به مناسبت­های متعدد دارد بحث مفهوم را بعض جاها دارد، بحث اجزاء را دارد مسائل اصولی را به مناسبات دارد بعضی از ابحاث اصولی را هم بيش از آنی که الآن اصولی ما دارند بحث کرده، حالا مثمر ثمر باشد يا نه؟ دارد مثلاً ممکن است همان بحث اصولی ايشان هم در کتب ما دو صفحه است ايشان هفت هشت صفحه بحث کرده دارد اين طور نيست که نداشته باشد و لذا ما عرض کرديم اگر جواهر می­خواهد تحقيق بشود يکی از کارهای اساسش اين است بايد اول تفکيک بشود، مثلاً جواهر يک جايي اقوال است، آن مشکلاتش در آن­جا روشن بشود،

س: تأييد می­کنيد کسی اصول جواهر را بکشيد از داخلش

ج: بلی بکشد، خوب است اصول جواهر بيايد بيرون خودش لغت دارد يک مقدار لغت دارد، نقل کلمات دارد، بحث رواياتش بيش از شيخ انصاری، بيش از آقاي خويي هم هست حتی اگر در مسأله­ای تقريباً توی تا زمان ما تا زمان ايشان که هنوز مستدرک نوشته نشده بود هجده­تا روايت داشت ايشان تقريباً هجده­تا را آورده مستدرک ممکن است چهارتا اضافه کرده، آن­ها را نياورده، اما هجده­تا را آورده شيخ انصاری دوتا را سه­تا را می­آورد و نحوهما و غيرهما آقای خويي هم همين طور، يعنی الآن جواهر استيعابش از روايات از آقای خويي هم بيشتر است بلی آقای خويي ممکن است روايتی را که در مستدرک در کتاب­های بعدی چاپ شده داشته باشد که اصلاً جواهر ندارد اگر داشت آورده بود، جواهر يکی از خوبی­هايش نسبت به نقل روايت تقريباً آن چه تا زمان خودش يا وسائل نبوده استيعاب کرده نسبت به خيلی افراد ديگر استيعابش برای روايت بهتر است، نقل کلماتش هم نسبتاً خوب است اما عرض کردم دقيق نيست و استيعاب هم ندارد، نه استيعاب يعنی می­شود الآن کتاب جواهر را تفکيک کرد هر قسمتی چقدر در بعض جهات مثلاً سی درصد است در بعض جاها مثلاً سی درصد است در بعض جاها پنجاه درصد است کتاب­های لغوی که مشهور آن زمان بوده دارد همه­اش را هم ندارد کتاب­های زيادی الآن چاپ شده که اصلاً آن زمان نبود ما هم اطلاع نداشتيم آنها را ندارد دقت می­فرماييد خودش هم خيلی البته اجمالاً مثلاً ذوق و ارتکاز عربی را دارد خب ايشان عرب است اما نه آن قدر تحليل­های لغوی، اصولاً عرض کردم اصولاً در کتب دنيای اسلام در همين فقه و اصول بيشتر در کتب فقهی استظهار لغت است در کتب اصولی يک مقدار تحليل است هيئت را تحليل کردند مفرد را تحليل کردند، هيئت افرادی مثل مشتق و اين­ها تحليل­ها در اصول آمده در خود کتب لغت کمتر تحليل لغوی آمده، تحليل­های لغوی به اصطلاح يک مقدار در کتاب­های مثل بلاغت و بيان و اين­ها آمده يک مقدار هم در کتب که به عنوان لغت و فقه اللغه و مثل کتاب خصائص ابن جنی از قديم آمده اما اصولی­های ما تحليل­های خوبی دارند در بخش هيئات تحقيقات خوبی دارند مفردات، مواد نه در مواد بيشتر به همان کتب لغت، اما آن هم الآن شده ديگر رو خود مواد هم کار شده اما بيشتر در هيئات تحليل­های لغوی تحليل­های خوبی دارند اما استظهار در کتب فقه است به طور کلی در کتب فقه است ايشان هم اگر تحليل دارد از اصولی­ است مثل فرض کنيم هيئت افعل و مثلاً هيئت جمله شرطيه و جمله وصفيه، آيا وصف آيا مفهوم دارد ندارد؟ ايشان هم دارد نه اين­که ندارد نه اين­که حالا خصوص مفهوم وصف ايشان مباحث اصولی را هم دارد جواهر کاملاً قابل تفکيک است يک مقدار، کلمات است در کلمات کمبود زياد دارد بيشتر نقل فتواست کما هو ظاهر تذکيرة، يک سلسله کتاب ذکر می­کند که بيشترش هم عيال بر مفتاح الکرامه که مفتاح الکرامه هم مشکل دارد که عرض کردم اين قسمت­هايش اگر بخواهد تکميل بشود مثلاً جواهری که الآن چهل و سه جلد است اگر کسی بخواهد اين­ها را قشنگ تکميل بکند، اقوال را قشنگ را در بياورد، همان­های که گفته استخراج بکند آنهايي هم که نگفته باز بياورد روايات هم چيزهايي که اضافه شده مباحث اصولی را هم کارهايي که بعد از ايشان شده اين چهل و سه جلد حدود دويست و دويست و پنجا جلد می­شود

س: معروف است می­گويند اگر کشف اللثام همراهش نبوده نمی­گفته

ج: کشف اللثام در اقوال مثل مفتاح الکرامه نيست

س: آری نيست،

ج: کشف اللثام دقت­های خوبی دارد، نه کشف

س: دوتا منبع را اسم می­گيرد

ج: بلی کشف اللثام دقت­ها کشف اللثام موجز است اما مرد پخته­ای است مرد فاضلی است اما عرض کردم نسبت به خودش، اگر مثلاً روی همين کتاب­های مقدس اردبيلی خوب مقدس اردبيلی هم خيلی، من شايد الآن در دنيای فقه شيعه يادم نمی­آيد کتاب به عبارت­تر از مجمع الفائده داشته باشيم،

س: بلی

35: 59

بلی آقا

س: دو صفحه بين همه را با يک فاصله می­زند

ج: نه، مبداء و خبر، صدر بلی خيلی خيلی خيلی حالا تازه می­گويند صاحب معالم و مدارک تصحيحش کردند يک مقداری يعنی يک مقداری عربی­اش کردند احتمالاً ديگر خيلی متنی و آن کتاب بيانش هم همين طور چه است بيان؟ زبدة البيانش هم که آيات آن هم بد عبارت است لذا گاهی اوقات ما فکر می­کنيم شايد عمداً بد عبارت نوشته، اصلاً آدم نمی­شود اين قدر بد عبارت باشد خود جواهر هم خوش عبارت نيست اصلاً جواهر فرض کنيم مثلاً با کتاب حدائق از زمين تا آسمان فرق دارد،

س: محقق خيلی عبارتش خوب است

ج: عبارت محقق خوب است علامه هم عبارتش خوب است

س: رياض هم

ج: رياض هم نسبتاً اما مثلاً در اين­ها معالم، صاحب معالم، چه اصولش چه فقهش چه حديثش خيلی روشن است اديب است چون خودش شاعر هم هست مدارک هم عبارتش، مدارک هم خيلی روشن نوشته اين­ها جزو کتبی است که خيلی روشن و خيلی واضح آوردند از همه­شان بدتر و معقدتر چيز است زبدة البيان، زبده هم باز به تندی مجمع الفائده نيست،

س: نه آن را نمی­گويم، فهرست و منتن را می­گويم

س: اولاً که در

ج: مجمع الفايده باز از همين­ها بدتر است انصافاً در عبارت از همه­ اين­ها بدتر و لذا شايد يکی از اسبابی که جا نيفتاد اين بود و مغلق نوشتن حالا يک قصه من نقل بکنم آقای بجنوردی می­فرمود که مرحوم آقاضياء به من می­گفت اين مقالات من خيلی قشنگ است اين کتاب درسی می­شود مرحوم آقای بجنوردی برای من نقل آقاضياء خودش مؤلف، آقاضياء عراقی می­گفت آقای ميرزا چون آقای بجنوردی آقاميرزا حسن می­گفت، آقای ميرزا اين کتاب من بايد کتاب درسی، چون خيلی مغلق نوشته به خلاف تقريراتی که خيلی واضح، خود کتاب مقالات خيلی مغلق است

ج:

23: 1: 1

بلی يعنی اصلاً مغلق می­نوشتند خيال می­کردند کتاب درسی می­شود

س: همين الآن هم اين عقيده را بعضی­ها دارند

ج: دارند هنوز هم

س: بايد يک جوری بنويسی که

ج: فقط عوان، کسی نفهمد فقط خود به قول آن آقا گفته بود که اين عبارتت مرادت چه است؟ گفت من وقتی نوشتم دو نفر می­فهمم يکی خودم يکی خدا الآن من ديگر نمی­فهمم منحصر در خدا شده، ديگر مگر من از خدا سؤال کنم من چه نوشتم؟ خودم هم عبارت را نمی­فهمم چه نوشتم؟ اينی که شما فرموديد غرض گاه گاهی شده که می­گويد خود مؤلف هم گير کرده که اصلاً من چه نوشتم اين­جا حالا به هر حال اين هم يک مقدار، چون اين مسأله در فقه و در حديث تأثيرگذار است چون اين منشأ نقل به معنی ابتدائش را می­خواستم بگوييم من به ذهنم می­آيد که صدوق هم روايتی پيدا نکرده صدوق کاملاً مطلع است، صدوق هم گفته قال ابی فی رسالته يعنی به عبارت اخری ريشه­های اين فهم از فقه الرضا بوده که مرد فاضلی است، آن يک جمعی کرده بين روايات و احتمالاً فقه الرضا ريشه اجماعات بغداد هم باشد چون مرحوم حسين ابن روح کتابی نوشت که جمع بين فتاوای قمی­ها و بغدادی­ها بکند چون دوران غيبت صغری بود که به اصطلاح حيرت بهش می­گفتند برای اين­که شيعه بر يک کتاب واحد جمع بشود دستور داد اين کتاب نوشته بشود، احتمالاً منشأ عده­ای از اجماعات سيدمرتضی و غيره همين کتاب باشد

س: شما اين را رساله آقای پدر نمی­دانيد

ج: احتمالاً آن هم از اين، چون راويش است ايشان يعنی ايشان به لحاظ روايتی تحت تأثير قرار گرفته بغدادی­ها به لحاظ تلقی تحت تأثير قرار گرفته،

س: اگر حدسی بود می­گفتند اجماع،

ج: اجماع و لذا مرحوم صاحب حدائق هم حرفش درست هم فهميده صاحب حدائق می­گويد ما خيلی از فتاوی بين اصحاب داشتيم کاملاً مشهور ادعای اجماع، اصلاً مدرک نداشت، روايت نداشت، الآن در فقه الرضا پيدا کرديم، روشن شد

س: بلی

ج: پس يک عقده تاريخی هم حل شد يعنی ما از نقل صدوق اين جور فهميديم که خود ايشان هم روايت تثليث نديده،

س: احتمال دارد چون

ج: آن وقت لذا چه بر می­گرده، استظهار می­شود نقل به مضمون فقه الرضا چون اگر نقل متن بود آن را می­توانستيم يک کارش قبول بکنيم در شواهد ثبوت و بعد برسانيم به حجيت، روشن شد اين تمام اين مثال­ها را برای اين زدم يعنی اين حالا هنوز بحث را تکميل نکردم، اين اقطاب فقه و حديث را

س:

3: 4: 1

ج: دقت کرديد روشن شد در حقيقت اين نقل به مضمون بوده يعنی فتوی بوده حالا ما به جايي نقل به مضمون و نقل به متن يک اصطلاح ديگر تلقی و تبنی را به کار می­بريم تلقی يعنی شواهدی باشد که اين مطلب را ايشان از معصومين لا اقل متأخر گرفته از امامت گرفته، از امام هادی گرفته مثلاً،

س: غير از اصول متلقی

ج: همان تعبير، اصول متلقات يعنی

س: يعنی آقای بروجردی

ج: آقای بروجردی، اصول يعنی رواياتی که متون روايات بوده و متلقی از معصوم است در مقابل تبنی، تبنی اجتهاد است فتوی است يعنی الآن ما در کتاب شيخ طوسی در نهايه بايد اين دوتا را فرق بگذاريم تلقی و تبنی شايد بعضی از روايات قبول شده به نحو تلقی باشد چرا؟ چون از ائمه متأخر سؤال کردند آن­ها اين­ها را قبول کردند آن­ها به ما نرسيده اين می­شود تلقی، ممکن است تبنی ايشان باشد دقت کرديد اين هم ديگر تعبير تلقی و تبنی، نقل به معنی و نقل به مضمون اين دوتا را اين­ها را ريشه­هايش را امشب گفتيم و اين خيلی تأثيرگذار در فقه ماست و ريشه­هايش هم روشن شد تاريخش هم روشن، ديگر بحث­ فهرستی آقای مختاری هم برای ما يک کمی کم شد ديگر امشب که اين از کجاست؟

س: آن فضل ابن سليمان که فقط فرموديد به اسم فضل ابن سليمان در جلد پنج کافی يک سند ازش داريم در کتب کافی و تهذيب و فقيه، به اسم الفضل الکاتب هم يک روايت داريم در روضه­ای

ج: روضه که هيچ،

51: 5: 1

به ذهنم نخورد خب،

س: اين فضل کاتب می­گويد کنت عند ابی عبدالله فاتاه کتاب ابی مسلم يعنی روايتش اين شکلی است

ج: بلی بلی عرض کردم خيلی بعيد می­دانم، خوشحال شدم يک کمی اميد وارم شدم به خودم

س: عن العباس ابن علی قال

9: 6: 1

علی علی ابن الحسين ضيعة

ج: الی آخره

س: الی آخره

ج: من عرض کردم اسم خيلی هرچه دارم فکر می­کنم به اسم فضل ابن سليمان حضور ذهن معلوم می­شود در کل کتب اربعه يکی است و اين خود

س: کافی و فقيه و تهذيب، يعنی استبصار

ج: چون استبصار چون با تهذيب پس اين هم معلوم شد يک کمی اميدوار شديم که هنوز حافظه ما خوب است هنوز خيلی خراب نشده هرچه فکر کردم ديدم به ذهن نمی­آيد فضل ابن سليمان اسم عجيبی است اسم غريبی است و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.